**چرا موعظۀ تفسیری، به طور خاص، خدا را جلال می‌دهد**

این پیغام، به چهار بخش تقسیم می‌شود. نخست، به موعظه‌ای اشاره خواهم نمود، که آرزومندم خدا در زمانۀ ما، آن را از زبان واعظانش جاری سازد، آن‌گونه موعظه‌ای که بر مبنای سنگینی و وقارِ جلال خدا شکل گرفته است. دوم، سعی بر این خواهم داشت که جلال خدا را به تصویر بکشم، جلالی که بر این‌گونه موعظه نمودن، تأثیرگذار خواهد بود؛ و سوم، بنا بر آنچه از کتاب‌مقدس درک نموده‌ام، به شما نشان خواهم داد که انسانها به چه شکلی نسبت به این جلال بیدار شده، و این جلال، چگونه آنها را تبدیل می‌سازد؛ و سرانجام، توضیح خواهم داد که چگونه همۀ این موارد، ما را به موعظه‌ای فرا می‌خواند، که من آن را وجد و شادیِ تفسیر نمودن می‌نامم.

**تأمل بر گونه‌ای از موعظه، که حاصل سنگینی و وقارِ جلال خداست**

جرج وایت فیلد، به این‌گونه موعظه نمودن معتقد بود؛ و زندگی‌اش را وقف آن نمود؛ و خدا از طریق چنین موعظه‌ای، نجات عظیم خود را در هر دو سوی اقیانوس اطلس نمایان ساخت. آرنولد دالیمور؛ همان کسی که زندگینامۀ جرج وایت فیلد را به رشتۀ تحریر درآورد، به تأثیر حیرت‌آوری که موعظۀ وایت فیلد در قرن هجدهم، در بریتانیا، و در آمریکا بر جای گذاشت، اشاره نموده است. آن موعظه‌ها همچون باران بر زمین تشنه باریدند و آن بیابان را با گلهای عدالت، شکوفا نمودند. دالیمور بر آن برهوت تبدیل یافتۀ زمانۀ وایت فیلد نگریست؛ و آرزو کرد که خدا باز هم چنین تغییر و تحولی به بار آورد. آرزوی قلبی او این بود که نسلی جدید از واعظانی چون وایت فیلد به ظهور رسند. گفتار او، مرا یاری می‌رساند تا بتوانم آرزویم را بهتر ابراز دارم، آرزویی که چیزی جز این نیست که در آینده، نسلی از این‌گونه واعظان، در آمریکا، و در گوشه و کنار دنیا به ظهور رسند. او می‌گوید:

آری . . . باشد شاهد باشیم که سَرِ عظیم کلیسا، یک بار دیگر . . . مردان جوانی را برای خود برخیزاند؛ و آنها را در این امر پرشکوه، به کار گیرد. اما این مردان، چگونه افرادی خواهند بود؟ مردانی قوی در کلام خدا، که حس عظمت، ابهت، و قدوسیت خدا، بر زندگی‌شان حاکم بوده، و دل و فکرشان با حقایق عظیم آموزه‌های فیض، برافروخته است. ایشان مردانی خواهند بود که می‌دانند چگونه به نفس خود، به اهداف انسانی، و به بلندپروازی‌های شخصی بمیرند. مردانی که حاضرند به خاطر مسیح، احمق به حساب آیند، مردانی که ننگ و عار و شهادات دروغ به ضد خود را متحمل شده، رنج و زحمت خواهند دید؛ و بالاترین اشتیاقشان تمجید و تحسین شدن از سوی دنیا نیست، بلکه جلب رضایت اربابشان، آن هنگام که در مقابل تخت داوری پرابهت او بایستند. ایشان مردانی خواهند بود که با دل شکسته، و چشم گریان موعظه خواهند نمود، مردانی که خدا به شکلی خاص و چشمگیر، روح‌القدس را بر خدمتشان، سرازیر می‌سازد. ایشان مردانی هستند که در تغییر و دگرگونی زندگی بسیاری از افراد، شاهد آیات و معجزات خواهند بود.۱

قوی در کلام خدا، برافروخته با حقایق عظیم آموزه‌های فیض، مرده نسبت به خویش، حاضر به تحمل رنج و زحمت، بی‌توجه به تمجید و تحسین انسانها، شکسته‌دل برای گناه، و تحت تأثیر عظمت، ابهت، و قدوسیت خدا. دالیمور نیز مانند وایت فیلد، معتقد بود که موعظه نمودن، اعلام کلام خداست، آن زمان که از چنین قلبی برخیزد. موعظه نمودن، گفتگو کردن نیست. موعظه نمودن، بحث و تبادل نظر نیست. موعظه نمودن، گفتگوی خودمانی دربارۀ امور مذهبی نیست. موعظه نمودن، صرفاً تعلیم دادن نیست. موعظه نمودن، اعلام پیغامی است که از حس عظمت و ابهت و قدوسیت خدا بیرون می‌تراود. موضوع موعظه، می‌تواند هر چیزی در زیر این آسمان باشد، اما مهم این است که همواره در پرتوی نور خیره کنندۀ عظمت و ابهت خدا در کلامش موعظه گردد. وایت فیلد، این‌گونه موعظه می‌نمود.

در قرن گذشته، هیچ‌کس به اندازۀ مارتین لوید جونز، که به مدت سی سال در کلیسای وست مینستر در لندن خدمت نمود، تجسم این دیدگاه نبوده است. وقتی جی. آی. پَکر، دانشجویی بیست و دو ساله بود، در سالهای ۱۹۴۹-‏۱۹۴۸، و در طی سالهای تحصیلش در لندن، هر غروب یکشنبه به موعظۀ لوید جونز گوش می‌سپارد. او می‌گوید «هرگز چنین موعظه‌ای را نشنیده بود.» (به همین دلیل است که بسیاری از مردم، دربارۀ موعظه نمودن، چیزهایی بسیار جاهلانه بر زبان آورده، و آن را کم‌اهمیت می‌انگارند، چرا که هرگز به موعظۀ راستین گوش نسپرده‌اند. آنها برای نظر دادن در خصوص سودمند بودن موعظۀ راستین، هیچ معیاری در دست ندارند.) پَکر می‌گوید که آن موعظه‌ها، «مثل شوک الکتریکی، او را در برگرفتند . . . و موعظۀ او بیش از هر شخص دیگری که می‌شناخت، باعث شد که حضور خدا را احساس کند.»۲ هدف وایت فیلد نیز همین بود. آه! باشد که خدا واعظان جوانی را برخیزاند، که موجب شوند تا شنوندگانشان با حس حضور خدا، با حس سنگینی و وقارِ بی‌پایان واقعیت خدا، دچار شوک روحانی گردند.

برای این زمانه، و برای شما نیز همین را آرزومندم. آرزومندم که خدا هزاران واعظ شکسته‌دل، و لبریز از کتاب‌مقدس را به پا خیزاند، واعظانی که حس عظمت و ابهت و قدوسیت خدا بر آنها حاکم باشد، عظمت و ابهت و قدوسیتی که در انجیل مسیح مکشوف است، مسیحی که مصلوب شد، از مردگان برخاست؛ و با اقتدار مطلق، بر هر امت، بر هر لشکر، بر هر مذهب دروغین، بر هر تروریست، بر همۀ زمین‌لرزۀ دریایی، بر هر سلول سرطانی، و بر هر کهکشان در عالم هستی سلطنت می‌نماید.

خدا به این دلیل صلیب مسیح را مقرر داشت؛ و دریاچۀ آتش را آفرید۳، تا نشان دهد که حقیر شمردن جلالش، امری بس عظیم و با اهمیت است. مرگ پسر خدا، و محکومیت انسانهای ناتوبه‌کار، رساترین فریادها در زیر آسمان است، که اعلام می‌کنند خدا بی‌نهایت قدوس است؛ و گناه، بی‌نهایت زننده و ناخوشایند است؛ و غضب خدا، بی‌نهایت عادلانه است؛ و فیض، بی‌نهایت ارزشمند است؛ و زندگیِ کوتاه ما، و زندگی هر شخص دیگری در کلیسا، و در اجتماع شما، یا به شادی جاودانه ختم خواهد شد، یا به عذاب جاودانه. اگر موعظۀ ما، سنگینیِ این حقایق را به مردم منتقل نکند، پس چه چیز دیگری این مهم را به‌جا خواهد آورد؟ برنامۀ کودک؟ رادیو؟ تلویزیون؟ گروههای بحث و گفتگو و تبادل نظر؟ یا جنبشی در کلیسا، که معتقد است در دنیای امروز، باید مسایل را با گفتگو پیش برد؟

تدبیر خدا این بود که پسرش مصلوب گردد (مکاشفه ۱۳:‏۸؛ دوم تیموتائوس ۱:‏۹)؛ و جهنم هولناک باشد (متی ۲۵:‏۴۱)، تا این دو مهم، در موعظه‌هایمان به روشن‌ترین شکل ممکن گواهی دهند که صحبت از چه چیزی در میان است. یک موعظه آن زمان شکلی جدی به خود می‌گیرد که ردای واعظ، به خون عیسی آغشته، و با آتش جهنم، دوداندود باشد. این آن ردایی است که سخنرانان را به واعظان تبدیل می‌سازد. اما چه تأسف‌آور است که امروزه، در صدای برخی از برجسته‌ترین مبشران، اثری از وحشت صلیب، و وحشت جهنم دیده نمی‌شود. ایشان صلیبی که مجازات ما را بر دوش گرفت را سلب قدرت کرده، و جهنم را اسطوره پنداشته، آن را در فجایع و مصیبتهای اجتماعیِ دنیا خلاصه نموده، و در نظرشان جهنم آنجاست که یک انسان به جایی رسد که شأن و منزلت و ارزشی برایش نماند.۴

آه، باشد که نسلهای آینده متوجه باشند که دنیا خدا را جدی نمی‌گیرد. کلیسا نیز از حسْ داشتن به جلال خدا لبریز نیست؛ و دربارۀ بهشت و جهنم، و گناه و نجات نیز از جدیت و کوشایی لازم آکنده نیست؛ و از این‌رو، شادی بسیاری از مسیحیان، به قدر سر سوزنی است. میلیونها تن، خود را غرق دی. وی. دی، تلویزیونهای صد و هفت اینچ، و بازیهای تلفنهای همراه کرده، و سرگرم پرستشهای سبک‌سرانه هستند، درست زمانی که سخنگویان یکی از دامنه‌دارترین مذاهب دنیا، به نشریات اصلیِ دنیای غرب نامه نوشته، می‌گویند: «اولین چیزی که شما را بدان می‌خوانیم، اسلام است . . . مذهبی که با دل و فکر و زبان، امر به معروف، و نهی از منکر می‌کند. مذهبی که فرمان می‌دهد در راه الله جهاد کنید، تا کلام و مذهب الله، بر همگان حاکم شود.»۵ این سخنگویان، به شکلی علنی، بمب‌گذاری‌های انتحاری را مبارک خوانده، و کودکان را در مقابل مغازه‌های فلافل فروشی منفجر کرده، و آن را راه ورود به بهشت می‌نامند. این دنیایی است که ما در آن موعظه می‌کنیم.

و همچنان قابل درک نیست که در این عصرِ نابودگر روح و جان، در این عصری که تصویر مسیح کمرنگ و کمرنگ‌تر می‌شود، کتابها و سمینارها و مدارس الهیات، و متخصصانی که در رشد و افزایش اعضای کلیسا تخصص دارند، بر این پافشاری کرده تا کشیشان جوان را متقاعد نموده، به آنها بگویند: «سخت نگیرید.» «گل بگویید و گل بشنوید.» «سر مردم را گرم کنید.» و پرسش من این است که در این گفتار، روح عیسی کجاست؟ «اگر کسی خواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کرده، و صلیب خود را برداشته، از عقب من آید. زیرا هر کس بخواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک سازد؛ اما هر که جان خود را به خاطر من هلاک کند، آن را دریابد» (متی ۱۶:‏۲۴-‏۲۵). «اگر چشم راستت تو را بلغزاند، قلعش کن؛ و از خود دور انداز. زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد، از آنکه تمام بدنت در جهنم افکنده شود» (متی ۵:‏۲۹). «هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی‌تواند شاگرد من شود» (لوقا ۱۴:‏۳۳). «اگر کسی نزد من آید؛ و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی‌تواند بود» (لوقا ۱۴:‏۲۶). «مرا متابعت کن؛ و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند» (متی ۸:‏۲۲). «هر که خواهد مقدم بر شما شود، غلام همه باشد» (مرقس ۱۰:‏۴۴). «از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم در جهنم» (متی ۱۰:‏۲۸). «بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید . . . لکن مویی از سر شما گم نخواهد شد. جانهای خود را به صبر، دریابید» (لوقا ۲۱:‏۱۶-‏۱۹).

چه بسا آن متخصصان رشد و افزایش اعضای کلیسا، به عیسی نیز این‌گونه مشاوره می‌دادند که: «سخت نگیر عیسی. سرشان را گرم کن!» و به کشیشان جوان بگویند: «ای کشیش جوان، هر کاری انجام می‌دهی، فقط مانند عیسای معرفی شده در انجیلها نباش. سخت نگیر!» از چشم‌انداز من، که این روزها به ابدیت بسیار نزدیک است، چنین پیغامی به کشیشان، بی‌عقلیِ روزافزون است.

**تصویر جلال خدا**

حس شما به عظمت و جلال خدا، و طرز فکرتان نسبت به این امر که انسانها نسبت به آن جلال، بیدار گشته، و برای آن جلال زیست نمایند، باور شما به ضرورت، و ماهیت موعظه نمودن را شکل می‌دهد. پس در این بخش، به تصویر جلال خدا می‌پردازیم؛ و بخش سوم را به این مهم اختصاص می‌دهیم که انسانها به چه صورت به آن جلال، بیدار گشته، و آن جلال، چگونه ایشان را تبدیل می‌سازد.

از ابتدا تا انتهای کتاب‌مقدس، مهم‌ترین و اصلی‌ترین چیزی که دل و فکر خدا را مشغول نموده، جلال خدا، و به عبارتی زیبایی خدا، و درخشش کمالات بی‌شمار اوست. خدا در هر جنبه از عملکرد مکشوفش، و در هر کجا که هدف نهاییِ آن عملکرد را تدبیر نموده، هدفی جز این نداشته که جلالش را آشکار، و آن را حفظ نماید.

* او از پیش، ما را برای جلال خود تعیین نمود (افسسیان ۱:‏۶).
* او ما را برای جلال خود آفرید (اشعیا ۴۳:‏۷).
* او اسراییل را برای جلال خود برگزید (ارمیا ۱۳:‏۱۱).
* او برای جلال خود، قوم خویش را از مصر رهایی بخشید (مزمور ۱۰۶:‏۸).
* او برای جلال خود، ایشان را از تبعید آزاد ساخت (اشعیا ۴۸:‏۹-‏۱۱).
* او مسیح را به جهان فرستاد، تا غیر یهودیان، خدا را برای جلالش بستایند (رومیان ۱۵:‏۹).
* او قومش را حکم نمود که چه بخورند، چه بیاشامند، همه را برای جلال او به‌جا آورند (اول قرنتیان ۱۰:‏۳۱).
* او بار دیگر عیسی را خواهد فرستاد، تا همۀ نجات‌یافتگان، در جلالش به شگفت آیند (دوم تسالونیکیان ۱:‏۹-‏۱۰).

پس مأموریت کلیسا این است: «در میان امتها، جلال او را ذکر کنید؛ و کارهای عجیب او را در جمیع قومها» (مزمور ۹۶:‏۳).

این آیات، و صدها آیۀ دیگر، توجه ما را به بالاترین تعهد خدا معطوف می‌دارند. هیچ‌چیز به اندازۀ رو‌به‌رو شدن با این حقیقت، که خدا برای جلال خودش شور و اشتیاق دارد، در موعظه تأثیرگذار نبوده، و این حقیقتی است که زبان تقریباً از بیانش قاصر می‌باشد. در کل مکاشفه‌های کتاب‌مقدس، این واقعیتی بدیهی است که بالاترین تعهد خدا این می‌باشد که خود را به کمال بشناسد؛ و خود را بی‌نهایت دوست داشته باشد؛ و تا حد ممکن، این تجربه را با قومش سهیم گردد. بر فراز هر عملکرد خدا، این پرچم برافراشته است: «به خاطر ذات خود، به خاطر ذات خود، این را می‌کنم. زیرا که اسم من چرا باید بی‌حرمت شود؛ و جلال خویش را به دیگری نخواهم داد» (اشعیا ۴۸:‏۱۱؛ همچنین ۴۲:‏۸ را نیز مشاهده نمایید).

از ازل، خدایی که همواره وجود داشته، و هرگز به وجود نیامده، و همواره کامل بوده است، خود را می‌شناخته، و آنچه می‌شناخته را دوست می‌داشته است. او از ازل، زیبایی خود را می‌نگریسته، و آنچه می‌نگریسته را می‌چشیده است. درک او از واقعیتِ خویش، بی‌عیب و نقص بوده، و شور و شعفش در لذت بردن از آن واقعیت، بی‌نهایت است. او بی‌نیاز است، چرا که در او هیچ نقصی وجود ندارد. او هیچ تمایلی به شرارت ندارد، چرا که در او هیچ کمبودی وجود ندارد که به کاری اشتباه وسوسه‌اش نماید. از این‌رو، او قدوس‌ترین و شادترین وجود است، چرا که در غیر این صورت، نمی‌تواند منشأ قدوسیت و شادی باشد. آن قدرت لایتناهی، در زیباییِ بیکرانِ رابطۀ شخصی میان اعضای تثلیث، بی‌نهایت شادی نموده، و در آن مشارکت، مسرور است، شادی و سروری که ما در خود قادر نیستیم به آن دست یابیم.

و خدا به منظور سهیم نمودن ما در این تجربه، که همانا تجربۀ شناخت جلال او، و لذت بردن از آن است، جهان را خلق نمود. او ما را به همان شکلی که خود خویشتن را می‌شناسد؛ و به همان شکلی که خود از خویشتن لذت می‌برد، به شناخت و لذت بردن از خودش می‌رساند. در واقع، هدف او این است که به همان شکلی که خود خویشتن را می‌شناسد؛ و در خود شاد است، ما نیز همان‌گونه او را بشناسیم؛ و از او لذت ببریم، تا با دانش خودش، او را بشناسیم و با شادی خودش، از او لذت ببریم. معنای اصلی دعای عیسی در انجیل یوحنا ۱۷:‏۲۶، آنجا که از پدرش درخواست می‌کند «تا آن محبتی که به من نموده‌ای، در ایشان باشد؛ و من نیز در ایشان باشم» نیز همین است. از آنجا که عیسی در ما ساکن است، ما نیز از همان شناخت پدر از «فروغ جلالش»، و لذت بردن در او که نامش عیسی مسیح است (عبرانیان ۱:‏۳)، بهره‌مند خواهیم بود.

و اگر سوال شما این باشد که هدف خدا از سهیم نمودن ما در این تجربه (تجربۀ شناخت او، و لذت بردن از او)، چگونه به محبتش ربط دارد، پاسخ این است که هدف او از سهیم نمودن ما در این تجربه، چیزی جز محبتش نیست. محبت خدا، او را متعهد می‌سازد تا شناخت جلالش، و لذت بردن از آن جلال را با ما سهیم شود. وقتی یوحنا می‌گوید خدا محبت است (اول یوحنا ۴:‏۸، ۱۶)، منظورش این است که ذات خدا این است که لذت بردن از جلالش را، حتی به قیمت جان پسرش، با ما سهیم گردد.

این بدان معناست که هدف خدا در نمایان ساختن جلالش، و شادی ما در آن جلال، کاملاً با هم هماهنگ هستند. شما چیزی که از آن لذت نمی‌برید را به کمال حرمت نمی‌نهید. خدا صرفاً در شناخته شدن نیست که کاملاً جلال می‌یابد، بلکه او جلال می‌یابد، هنگامی که آن‌قدر عمیقاً او را بشناسیم؛ و از او لذت ببریم، که زندگی‌مان ارزش او را به نمایش گذارد.

عیسی به دو نکته اشاره نمود، تا بر نقش خود در ارزانی داشتن شناخت خدا به ما، و شاد بودن ما در خدا تأکید نماید. او فرمود: «نه پدر را هیچ‌کس می‌شناسد، غیر از پسر؛ و کسی که پسر بخواهد، بدو مکشوف سازد» (متی ۱۱:‏۲۷) و همچنین فرمود: «این را به شما گفتم، تا خوشی من در شما باشد؛ و شادی شما کامل گردد» (یوحنا ۱۵:‏۱۱). به بیان دیگر، ما با شناخت پسر است که پدر را می‌شناسیم؛ و با شادی پسر است که از پدر لذت می‌بریم. عیسی ما را در شناختی که خود از خدا دارد؛ و در لذت بردنش از خدا، شریک نموده است.

صرفاً شور و اشتیاقِ پرستش دسته‌جمعیِ در صبح یکشنبه نیست که این شناخت و لذت بردن را به جهان مشهود می‌سازد (اگرچه آن لحظات پرستش، بسیار ارزشمندند)، بلکه تغییر و تبدیل زندگی ما، که ناشی از آن شناخت و لذت بردن است، آن را به جهان مکشوف می‌سازد. عیسی فرمود: «بگذارید نور شما بر مردم بتابد، تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است، تمجید نمایند» (متی ۵:‏۱۶). نوری که از رفتار و کردار ما تابیده، و سبب می‌شود که مردم به جای ما، خدا را ببینند، همان نور، ارزش جلال خداست، آن جلالی که از هر نظر خشنود کننده است.

و این مهم، بدین شکل عملی خواهد شد: وقتی جلال خدا، گنجینۀ زندگی ما باشد، آن گنجینه‌ها را در زمین پنهان نمی‌کنیم، بلکه آنها را صرفِ گسترش جلال خدا می‌نماییم. ما در این خصوص، طمع نخواهیم داشت، بلکه سرشار از گشاده‌دستی خواهیم بود. ما ولع نخواهیم داشت که انسانها تحسین و تمجیدمان کنند، بلکه در حمد و ستایش خدا، خود را به دست فراموشی می‌سپاریم. ما نمی‌گذاریم لذتهای نفسانی و گناه‌آلود، بر ما سروری کنند، بلکه با قدرت وعده‌‌ای برتر، آن لذتها را ریشه‌کن می‌کنیم. ما از غرور شکسته‌مان دلجویی نمی‌کنیم، یا بغض و کینه را ارج نمی‌نهیم، یا روحی انتقام‌جو را خوراک نمی‌دهیم، بلکه آنچه بر ما واقع شده را به خدا می‌سپاریم؛ و آنانی را که از ما متنفرند، برکت می‌دهیم. سرچشمۀ همۀ گناهان، آنجاست که جلال خدا را بالاتر از هر چیز دیگر، ارزش ننهیم. بنابراین، یکی از طریقهای مشهود و اساسی در نمایان ساختن حقیقت و ارزش جلال خدا، فروتنانه و ایثارگرانه زیستن و خدمت نمودن است، آن زیستنی که فقط و فقط، از چشمۀ جلال خدا جاری می‌شود، جلالی که از هر نظر، خشنود کننده است.

**انسانها به چه شکلی نسبت به این جلال بیدار گشته، و این جلال، چگونه ایشان را تبدیل می‌سازد؟**

حال، به این پرسش می‌رسیم که انسانها به چه شکلی نسبت به جلال خدا بیدار گشته، و این جلال، چگونه ایشان را تبدیل می‌سازد؟ پولس رسول در رسالۀ دوم قرنتیان ۳:‏۱۸-‏۴:‏۶، بخش مهمی از این پرسش را پاسخ می‌دهد. او می‌گوید: «لیکن همۀ ما چون با چهرۀ بی‌نقاب، جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال، به همان صورت، متبدل می‌شویم، چنان که از خداوند که روح است.» ما با نگریستن به جلال خداوند، از جلال تا جلال تبدیل می‌شویم. خدا به این شکل، انسانها را به تصویر پسرش تبدیل می‌سازد، تا آنها جلال خداوند را بازتاب دهند. ما برای تبدیل شدنی که خدا را جلال دهد، به جلال خداوند چشم می‌دوزیم.۶

این امر چگونه به وقوع می‌پیوندد؟ (در اینجا به پیامدهای موعظه نمودن، بسیار نزدیک می‌گردیم.) پولس در دوم قرنتیان ۴:‏۳-‏۴، توضیح می‌دهد که چگونه جلال خداوند را می‌نگریم.

لیکن اگر بشارت ما مخفی است، بر هالکان مخفی است؛ که در ایشان، خدای این جهان، فهم‌های بی‌ایمانشان را کور گردانیده است، که مبادا تجلی بشارت جلال مسیح [تحقق دوم قرنتیان ۳:‏۱۸]، که صورت خداست، ایشان را روشن سازد.

ما جلال خداوند را به شفاف‌ترین، و اساسی‌ترین شکل، در انجیل می‌نگریم؛ و این امر، آن‌قدر صادق است که پولس آن را «بشارت جلال مسیح» می‌نامد؛ و این مهم، پیامدهای فراوانی برای موعظه نمودن دارد؛ بدین معنا که در این عصر، که قادر نیستیم جلال خداوند را به روشنیِ زمانی که در ابرها بازمی‌گردد، شاهد باشیم، به واسطۀ کلامش، آن را به واضح‌ترین شکل، مشاهده می‌نماییم. انجیل، پیغامی در کلام است؛ و جالب اینجاست که کلام، شنیده، و جلال، دیده می‌شود. بنابراین، حرف پولس این است که ما جلال مسیح را صرفاً با چشمانمان نمی‌بینیم، بلکه با گوشهایمان می‌شنویم. «ایمان از شنیدن است؛ و شنیدن از کلام خدا» (رومیان ۱۰:‏۱۷)، زیرا دیدن جلال مسیح، از شنیدن حاصل می‌شود؛ و شنیدن، از انجیل مسیح.

ملاحظه کنید که این حقیقت، در زندگی سموییل نبی به چه صورت آشکار گردید. در زمانۀ سموییل، خداوند به ندرت رویایی را مکشوف می‌نمود (اول سموییل ۳:‏۱)، درست مانند امروز که قحطی دیدن و چشیدن جلال خدا سایه گسترده است. اما خدا در آن زمان، نبی تازه‌ای را به ظهور رساند؛ و خدا چگونه به او ظاهر شد؟ به همان شکلی که به شما، و به قوم شما ظاهر خواهد شد. اول سموییل ۳:‏۲۱: «و خداوند بار دیگر در شیلوه ظاهر شد، زیرا که خداوند در شیلوه، خود را بر سموییل، به کلام خداوند ظاهر ساخت.» او خود را با کلام مکشوف نمود. این‌گونه است که انسانها جلال خداوند را نگریسته، و به انسانهایی تبدیل می‌گردند که جلال خدا را نمایان می‌سازند؛ و حال، پولس به ما می‌گوید انجیل، آن کلامی است که به شفاف‌ترین، و اساسی‌ترین شکل، جلال خدا را مکشوف می‌سازد (دوم قرنتیان ۴:۴).

**فراخوان به وجد و شادیِ تفسیر نمودن**

و سرانجام، به نکتۀ پایانیِ مقولۀ موعظه نمودن می‌رسیم، که همانا وجد و شادیِ تفسیر نمودن می‌باشد. اگر هدف خدا این است که جلالش را در دنیا عیان سازیم؛ و اگر آن جلال را عیان می‌سازیم، چرا که شناخت آن جلال، و لذت بردن از آن، ما را تبدیل نموده است؛ و اگر با نگریستن به جلال خداوند، آن جلال را می‌شناسیم؛ و از آن لذت می‌بریم؛ و اگر آن جلال را به شفاف‌ترین و اساسی‌ترین شکل، در انجیل جلال مسیح می‌نگریم؛ و اگر انجیل، پیغامی است که از طریق کلام به دنیا منتقل می‌گردد، پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که خدا مقرر داشته تا واعظان، این کلام را شرح داده، تفسیر نمایند؛ و در آن شرح و تفسیر، مسرور باشند، همان سروری که من آن را وجد و شادیِ تفسیر نمودن می‌نامم.

و در این شرح و تفسیر، هر واژه از اهمیت برخوردار است. این‌گونه موعظه نمودن را تفسیری می‌نامیم، زیرا که انجیل مالامال از مطالبی است که نیازمند تفسیر می‌باشند (نیازمند گشوده شدن، شرح داده شدن، روشن شدن، شفاف شدن، توضیح داده شدن، و آشکار شدن.) اکنون برای روشن شدن این مطلب، پنج جنبۀ مهم و اساسیِ پیغام انجیل را بررسی می‌نماییم.

* انجیل، پیغامی است دربارۀ رویدادهای تاریخی: زندگی و مرگ و رستاخیز مسیح، و این رویدادها ما را فرا می‌خوانند تا دقیق و موشکافانه، به شرح و تفسیرشان بپردازیم.
* انجیل، پیغامی است در این باره که آن رویدادها پیش از آنکه ما چیزی را تجربه کنیم، یا حتی پیش از آنکه وجود داشته باشیم، چه چیزی را به انجام رسانده‌اند: به فرجام رساندن اطاعتی کامل و بدون نقص، پرداخت بهای گناهان ما، فرو نشاندن غضب خدا، گزینش عیسی در مقام مسیح و پادشاه جهان که مصلوب شد؛ و از مردگان برخاست، خلع سلاحِ ریاستها و قدرتها، و نابودیِ مرگ؛ و همۀ اینها ما را فرا می‌خوانند تا دقیق و موشکافانه، به شرح و تفسیرشان بپردازیم.
* انجیل، پیغامی است دربارۀ انتقال آن دستاوردها، از مسیح به اشخاصی که تنها با ایمان، و صرف نظر از اعمالمان، با مسیح متحد گشته‌ایم؛ و این ما را فرا می‌خواند تا با شرح و تفسیر آیات بی‌شمار، ماهیت و پویاییِ ایمان را برای مردم روشن سازیم.
* انجیل، پیغامی است دربارۀ امور نیکویی که اکنون در مورد ما صادقند، چرا که دستاورد صلیب، آن نیکوییها را در مسیح، از آنِ ما نموده است: اینکه خدا اکنون فقط و فقط نسبت به ما رحیم و بخشنده است، نه خشمگین و غضبناک (فرو نشاندن غضب)، اینکه اکنون در مسیح، عادل به حساب می‌آییم (عادل‌شمردگی)، اینکه اکنون از تقصیر، و از قدرت گناه، آزاد هستیم (فدیه)، اینکه مقدس گشته‌ایم؛ و در روند تقدیس شدن به پیش می‌رویم (تقدیس شدن)؛ که همۀ اینها ما را فرا می‌خوانند، تا هفته به هفته، دقیق و موشکافانه، این حقایق شکوهمند را برای مردم شرح و تفسیر نماییم.
* و سرانجام، انجیل، پیغامی است دربارۀ خودِ خدای پرجلال، خدایی که گنجینۀ نهایی، ابدی، و گنجینه‌ای است که از هر نظر، مایۀ خشنودی ماست. «در خدا فخر می‌کنیم، به وسیلۀ خداوند ما عیسی مسیح، که به وساطت او، الان صلح یافته‌ایم» (رومیان ۵:‏۱۱). انجیلی که ما موعظه می‌کنیم، «بشارت جلال مسیحی است، که صورت خداست.» اگر بشارت ما، از این هدف قاصر بماند؛ یعنی از این هدف که از خودِ خدا لذت ببریم، نه فقط از هدیۀ بخشیده شدنمان، و از حیات ابدی، و نجات از جهنم، در آن صورت، «انجیل جلال خدا در چهرۀ مسیح» (دوم قرنتیان ۴:‏۶) را موعظه نمی‌کنیم. هدف نهایی ما، شناخت خدا، و لذت بردن از اوست؛ و همان‌طور که در ابتدای این فصل مشاهده نمودیم، ما به همین دلیل آفریده شده‌ایم، تا خدا شناخت خود، و لذت بردن از خویشتن را با ما سهیم گردد. خدا ما را به این معنا دوست دارد؛ و این دستاورد نهاییِ صلیب است برای ما؛ و این حقایق نیز به واسطۀ هر آیه از کتاب‌مقدس که الهام خداست، امید به جلالش را در ما بیدار نموده۷، ما را فرا می‌خواند که پربارترین تفسیر را به مردم ارائه دهیم، تا که ایشان با بهترین و عالی‌ترین غذای آسمانی، تغذیه گردند.

تفسیر آیات کلام خدا از اهمیت زیادی برخوردارند، چرا که انجیل، پیغامی است که در کلام به نزد ما می‌آید؛ و خدا چنین مقرر نموده که انسانها جلال مسیح، به عبارتی، «دولت بی‌قیاس مسیح» (افسسیان ۳:‏۸) را در کلام انجیل مشاهده نمایند. خواندگی ما این است که کلام، و جملات، و بندهای کتاب‌مقدس را شرح و توضیح داده، و «جلال مسیح، که صورت خداست» را آشکار سازیم.

و این سرانجام، ما را به دومین نکته در مورد وجد و شادیِ تفسیر نمودن رهنمون می‌سازد. وای بر ما اگر چنین انجیلی را بدون وجد و شادی، تفسیر نماییم؛ یعنی بدون شادی نمودن برای حقیقتی که به شرح و تفسیرش می‌پردازیم. وقتی پولس در دوم قرنتیان ۴:‏۵ می‌گوید: «زیرا به خویشتن موعظه نمی‌کنیم، بلکه به مسیح عیسی خداوند»، واژه‌ای که برای «موعظه» به کار می‌برد، در زبان یونانی بدین معناست که ما خداوند بودن مسیح را جار می‌زنیم، ما خداوند بودن مسیح را اعلام می‌کنیم. همچنین واژه‌ای که در زبان یونانی برای اعلام کننده، برای «واعظ» به کار رفته (اول تیموتائوس ۲:‏۷؛ دوم تیموتائوس ۱:‏۱۱)، این معنا را می‌رساند که چنانچه مردم سخنان واعظ را درک نکنند، باید گفته‌اش را توضیح دهد (پس تعلیم هم مد نظر است.) اما آنچه جارچی را از فیلسوف و کاتب و معلم جدا می‌سازد، این است که او خبری را جار می‌زند، که در مورد انجیل، خبری بی‌نهایت خوش، خبری بی‌نهایت گرانبهاست، خبری که عالی‌ترین خبر دنیاست.

خالق جهان هستی، که پرجلال‌تر، و خواستنی‌تر از هر گنجینۀ دنیاست، خود را در عیسی مسیح، مکشوف نموده، تا هر کسی در دنیا، که سلاح طغیان و سرکشی را پایین اندازد؛ و بخشش او را که با خون خریداری شده، پذیرا گردد؛ و به پسرش در مقام نجات‌دهنده و خداوند و گنجینۀ زندگی‌اش ایمان آورد، او را بشناسند؛ و تا ابد از او لذت برد.

ای برادران، با بی‌میلی و کرختیِ خود، دربارۀ ارزش انجیل، دروغ نگویید. شرح و تفسیر شکوهمندترین واقعیت، واقعیتی پرشکوه است. اگر آن را با وجد و شادی به‌جا نیاورید، اگر از ته دل شاد نباشید، دربارۀ ارزش انجیل، واقعیت را بیان نخواهید کرد. با چهره‌تان، با صدایتان، یا با طرز زندگی‌تان، طوری وانمود نکنید که انجیل، همان انجیل جلال مسیح نیست، آن جلالی که از هر نظر، مایۀ خشنودی است، چرا که انجیل، به واقع، چنین است. باشد که خدا از میان شما، نسل واعظانی را برخیزاند، که تفسیرشان شایستۀ حقیقت خدا باشد؛ و وجد و شادی‌شان، شایستۀ جلال خدا.

۱ آرنولد دالیمور، جرج وایت فیلد، جلد اول (لندن: انتشارات پرچم حقیقت، ۱۹۷۰)، صفحۀ ۱۶.

۲ کریستوفر کَتِروود، پنج رهبر بشارتی (ویتون: انتشارات هارولد شاو، ۱۹۸۵)، صفحۀ ۱۷۰.

۳ عیسی در لوقا ۲۲:۲۲ فرمود که صلیب، «را خدا مقرر نمود»؛ و در متی ۲۵:‏۴۱ فرمود خداست که آتش جهنم را مهیا ساخته است. «پس اصحاب طرف چپ را گوید: ای ملعونان، از من دور شوید، در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است».

۴ از چشم‌انداز یک آمریکایی، به این نظریۀ نفس‌گیرِ جول گرین توجه کنید، که دقیقاً نقطۀ مقابل آن چیزی است که کلیسا معتقد بوده نکتۀ اصلیِ انجیل می‌باشد؛ و به روشنی در کتاب‌مقدس ریشه دارد (اشعیا ۵۳:‏۴-‏۶، ۸-‏۱۰؛ غلاطیان ۳:‏۱۳؛ رومیان ۸:‏۳): «کفاره هر معنایی داشته باشد، اشتباهی بسیار عظیم است که تصور کنیم تمرکزش بر فرو نشاندن خشم خدا، یا جلب رحمت خداست . . . کل کتاب‌مقدس، هیچ تصویری به ما نشان نمی‌دهد که ثابت کند خشم خدا باید با قربانی کفاره کننده فروکش کند . . . هرچه از درک پولس در مورد مرگ عیسی گفته شود، باز هم در الهیاتش در مورد صلیب، جایی برای فروکش کردن غضب الهی وجود ندارد.» جول گرین، جبران رسواییِ صلیب: کفاره در عهد‌جدید؛ و محتوایش برای امروز (دونرز گِروو: انتشارات اینتروارسیتی، سال ۲۰۰۰)، صفحات ۵۱، ۵۶. از چشم‌انداز یک انگلیسی، اِستیو چاک، این تعلیم را که مسیح به جای ما، غضب خدا را متحمل شد، «کودک‌آزاری در بُعد آسمانی» می‌نامد: «واقعیت این است که صلیب، شکلی از کودک‌آزاری در بُعد آسمانی هم نیست. پدری انتقام‌جو، که پسرش را برای تخلفی که مرتکب نشده، مجازات می‌کند. قابل درک است که هم مردم داخل کلیسا، و هم خارج کلیسا، این رویدادهای نابهنجار، که از نظر اخلاقی چندان شفاف و روشن نیستند را سد راهی عظیم برای ایمان آوردن می‌دانند. اما جدی‌تر از آن، این است که چنین مفهومی، کاملاً با گفتۀ «خدا محبت است»، متناقض می‌باشد: اگر خدا به وسیلۀ صلیب، شخصاً خشم خود نسبت به انسانها را بر پسرش می‌ریزد، پس این به تمسخر گرفتن گفتۀ عیسی است که چنین تعلیم داد که دشمنان خود را محبت کنید و بدی را با بدی جواب ندهید.» پیغام گمشدۀ عیسی (شهر گرند رَپیدز: انتشارات زانداروان، سال ۲۰۰۴)، صفحات ۱۸۲-‏۱۸۳. اِن. تی رایت می‌گوید که «بیشترِ» (آیا منظورش «همه» است؟) آیاتی که در عهد‌جدید، از جهنم صحبت کرده‌اند، به مکانی اشاره نکرده‌اند که وجدان انسان در آنجا تا ابد در عذاب خواهد بود. او معتقد است که ما در مورد آموزه‌های مربوط به جهنم، در این زمانه، به یک بازسازی، یا بازگویی احتیاج داریم. ۱) در خصوص اینکه انسانها از «هدیۀ آزادی» استفاده می‌کنند، تا «شأن و منزلت انسانی‌شان را کاملاً از بین ببرند.» ۲) در خصوص ناعدالتی‌های اجتماعی، و مصیبتها و فجایع. «در کتاب‌مقدس آموزه‌ای در رابطه با جهنم وجود دارد که هم بجاست و هم بسیار نیاز به آن دیده می‌شود؛ و در خصوص زندگی گروهی و اجتماعی انسان در این دنیا می‌باشد.» پیروی از عیسی: تأملی بر شاگردسازی بر مبنای کتاب‌مقدس (شهر گرند رَپیدز: انتشارات ویلیام بی. اِردمانز، ۱۹۹۴)، صفحات ۹۵-‏۹۶.

۵ نقل قول از مناظرۀ اسلام و جهان غرب: مستنداتی از مناظره‌ای جهانی در مورد تروریسم، سیاست آمریکا و خاورمیانه، ویرایشی از دیوید بِلنکِن هورن، برگرفته از تارنمایی به نام «اولویتها»، مارس ۲۰۰۶، شماره ۱۶۱، صفحۀ ۷۱.

۶ حواستان باشد مبادا با گفتن اینکه «چنین چیزی عملی نیست»، به شیوه‌های دیگری روی آورده، و روش خدا را در تبدیل نمودن انسانها، نادیده بگیرید. شاید بتوانید با روشها و وسیله‌های دیگری غیر از اینکه انسانها جلال خداوند را در کلام خدا ببینند و تبدیل شوند، ایشان را تغییر دهید، ولی آیا چنین تغییری، جلال مسیح را جلوه‌گر می‌سازد؟ همۀ تغییر و دگرگونیها، مسیح را حرمت نمی‌نهند. پولس در ابتدای رسالۀ دوم قرنتیان ۴:‏۳، همین نکته را هشدار می‌دهد: «لیکن اگر بشارت ما مخفی است، بر هالکان مخفی است.» به بیان دیگر، او معترف است که بشارت او، همه را تبدیل نمی‌کند. «هالکان»، جلال خدا را در انجیل نمی‌بینند؛ و پولس به خاطر آنها، شیوۀ بشارت دادنش را تغییر نمی‌دهد، همان‌طور که ما نیز نباید شیوۀ بشارتمان را تغییر دهیم.

۷ دوم تیموتائوس ۳:‏۱۶-‏۱۷؛ رومیان ۱۵:‏۴.